



### سخنی از ظہیر و سعدی و صفیعلیشاہ

در این مقاله بدیگی از غزلهای عاشقانه روان و دلنشین سعدی نگاه میکنیم (کلیات سعدی صفحه ۸۶ مظاهر مصفا) :

- |                                     |                                      |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱-رها نمیکند ایسام در کنار منش      | که دادخود بستانم ببوسه ازدهنش        |
| ۲-همان کمند بگیرم که صید خاطر خلاق  | بدان نمیکنند و در کشم بخویشتنش       |
| ۳-ولیک دست نیارم زدن در آن سرزلف    | که مبلغی دل خلقست زیر هر شکنش        |
| ۴-غلام قامت آن لعبتم که برقد او     | بریده اند لطافت چو جامه بر بدنش      |
| ۵-زرنگ و بوی تو ای سرو قدسیم اندام  | برفت رونق نسرين باغ نسترش            |
| ۶-یکی بحکم نظر پای ذر گلستان نه     | که پایمال کنی ارغوان و یاسنش         |
| ۷-خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز     | که بر کند دل مرد مسافر از وطنش       |
| ۸-غزیز مصرچمن شد جمال یوسف گل       | صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش          |
| ۹-شگفت نیست گراز غیرت تو بر گلزار   | بگرید ابرو و بخندد شکوفه برچمنش      |
| ۱۰-درین روش که توئی گریمرده بر گذری | عجب نباشد اگر نمره آید از کفنش       |
| ۱۱-نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی   | که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش |

در این غزل زیبا، بخلاف بسیاری از غزلهای دیگر سعدی، اصطلاحات و صحنه‌هایی از زندگی عملی و اجتماعی نمی‌یابیم. بجز یکی دو بیت، باقی غزل یک دست و لطیف است.

\* جناب آقای پروفیسور فضل‌الله رضا سفیر شاهنشاه آریامهر در کانادا، رئیس سابق دانشگاه تهران و سفیر کبیر سابق ایران در یونسکو.

عطر گل و سنبل و نسیم بوستان، غزل عاشقانه سعدی را نافه گشای کرده، چه زیبا میگوید:  
یکی بحکم نظر پای در گلستان نه  
که پایمال کنسی ارغوان و یاسمنش  
در این غزل اگر بخوایم بذوق خود خوبتر را از خوب جدا کنم ابیات ۱-۴-۵-۶-۸  
و ۹ را برمیگزینیم.

در مصرع دوم بیت آخر استاد بحق بخود آفرین میگوید که چنین غزل شیوا ساخته،  
ولی مصرع اول بر اثر اشاره اجتماعی که دارد شعر را پائین میآورد.

این اشارت اجتماعی، که سعد بن زنگی یا اتابک دیگری، کشور را امن و امان کرده  
در غزل عاشقانه نمی‌گنجد - بهمان اندازه که شاعر بضرورت یا بدلیخواه این گونه نکات  
اجتماعی را جلوه میدهد بهمان میزان سخنش از مرکز شعر ناب دور می‌افتد.

تشبیه بیت دهم آن لطافت اعلی را در بر ندارد. نفس پروری عیسی دمی که مردگان  
عشق را زنده بکند بگوش من خوشتر از نعره‌هایی است که از کفن‌ها برخیزد. احتمال يك  
ذره حساسگری هم می‌رود که قافیه غزل کلمه کفن را نخست در ذهن شاعر آورده و او بیت  
را بر مبنای آن ساخته باشد. بهر حال قرینه سازی مرده و کفن در وادی کلمات پائین‌تر از  
قرینه سازی‌های نرم و مستور در عالم اندیشه‌ها و مفاهیم می‌نشیند. نباید به تعصب بگویند  
که استاد سخن نیازی نداشته که با آن طبع سرشار قافیه بیابد - بلکه موافقم چنانکه در مطلع  
غزل اندیشه ساده شعری ناب بوجود آورده ولی درد این است که گاهی شاعر بطور ناخود-  
آگاه معیارها و ابزار کارش را نشان میدهد مرد سخن شناس میتواند از پرویزن اندیشه‌های  
شاعر سازمان فکری او را تا اندازه‌ای دریابد.

بیت هفتم ناحیه‌ای و محلی است. از بیت‌های دوم و سوم بسوی سخن ظهیر فاریابی  
برمی‌خیزد، پس اصل نوآوری در آن چشمگیر نیست (نگاه بفرمائید به بیت‌های ۲ و ۳ شعر  
ظهیر).

رویه‌م رفته در این غزل فصیح آب حیوان ز منتقار بلاغت بلبل داستان سرای شیراز  
می‌چکد. با این وصف اساساً در پس فکر سعدی يك نوع «حکمت عملی» ریشه دوانیده که  
همه‌جا مزیت عمل را بر علم و حقایق را بر خیال و تصور و خلاصه برتری واقعیات را بر  
تخیلات و یا درس و حکمت عملی را بر «شعر» گواهی میدهد. گاهی پیش خود خیال میکنم  
شاید سعدی در کودکی درس منظم بسیار خوانده، معلمان فراوان داشته از هر خرمنی خوشه  
چیده، در زندگانی بکار دستی و عملی (وفیزیکی) و حساب مقدماتی و علم الاجتماع و فرهنگ  
و تاریخ و علم الادیان یعنی خلاصه آن علم‌های ثمر بخش که سود دنیا و آخرت در آن است  
بیشتر نظر داشته. گوئی شاعر ما بمکتب شك آلود فلسفه و نقش‌های مجرد ریاضی زمان خود،  
خلاصه هنر محض فارغ از سود و زیان دل نبسته بود. شاید آرزوی او از زمان کودکی این بوده

که روزی مردی دانشمند و سخنور و حکیم روحانی و عضوی مفید در جامعه باشد، خودش بالاستقلال کار کند، بکسی نیاز نداشته باشد، شل و بی دست و پا بکنجی نیفتد - نیروی تفکر و بینائی را بکار بیندازد، اما بهمان اندازه که نتیجه و فایده محسوس از آن عاید شود - شاید دلش میخواست عالم باشد نه هنرمند شاعر که از گرسنگی بمیرد ولی در جستجوی هنر ناب سرگردان بماند. اگر متهم بخشش بگذاریم می بینیم که مثلاً استاد در همین غزل باز بروائی و بزبائی میگوید:

غلام قامت آن لعبتم که برقد او بریده اند لطافت چو جامه بر بدنش  
هر چند دریای فصاحت سخن استاد بی کرانه است و من این شعر ناب طبیعی را بسیار دوست میدارم و هیچ نقصی در آن نمی بینم ولی باید متذکر شد که باز دید عملی و خیاطی سعدی در آن بچشم می آید. قصد من در این مقام تکذیب نیست بلکه سخن در تحلیل گفته استاد و طرز فکر اوست. این مرد اهل علم و حساب است. در زندگانی هنری خود هم عملی فکر میکنند. برای او اول الفکر آخر العمل است. اینکه این عملی بودن خوشتر از خیال - پردازی است یا نه در اینجا مطرح نیست. مرد دانشمند میداند که در جهان معرفت بسد و خوبی نیست، مگر برای آنها که بسیار پای بند رنگها و تعصبهای ابتدائی اند. من در این نوشته ها اگر شعر ناب خیال انگیز شور آفرین را برتر از نظمهای آموزنده بر شمرده ام بر اساس اصولی است که برای شناسائی شعرها موقتاً پیشنهاد کرده ام. بدیهی است در مقیاسی که نظم خوب سودمند حکیم مدرس را بصدر بنشانند، شعر ناب در ذیل خواهد نشست. در اینجا شعری بخاطر م میرسد که اگر حافظه ام مرا گمراه نکرده باشد از عارف عالی مرتبه عصر ما مرحوم صفیعلیشاه است:

لطفات تن او ناورم بیاد مباد که از تصور عقل آفتی رسد بدتنش

شعر در نهایت زیبائی است. در اینجا دیگر رقت اندیشه شاعرانه از ذرات اثر هم لطیفتر شده، شاعر نه تنها بخود اجازه نمیدهد که بدتن چون نیلوفر محبوب دست بیازد که مبادا ورق گل رنجه شود، او حتی نمی خواهد بلطفات تن معشوق بیندیشد. در عالم اندیشه هم ممکن است آثار تصور عقل گلبرگ بدن معشوق را رنجه سازد.

شعر بسیار لطیف است. ششصد سال بعد از سعدی، در همین خیابان دو درچه را خانقاه تهران، یک ایرانی بزرگ و سخن دان پیدا می شده که در کنار گفته سعدی سخن هم سنگ بیافریند. پندار صفیعلیشاه (تا اندازه ای بخلاف سعدی) چنان از بازار سود و زیان جامعه بدور و در دریای عرفان ازلی غرق است که از ژرفای اندیشه ناخود آگاه او سخن از لطافت تن است و تصور عقل و آفت آن غول حسابگر. مرد روحانی عارف، عقل سرکش را بوجد

ناخودآگاه در چهاربند کشیده و عشق لطیف را آزاد کرده است.

اینکه صغیع‌الشاہ هم روزی مدح امیری گفته یا نگفته، در امور اجتماعی سودآور سهیم بوده یا نبوده اینجا مورد بحث نیست (گرچه میدانیم که این مرد خدا اهل دنیا نبود) چیزی که جالب است شناسائی سازمان اندیشه برهنه گویندگان است. ذهن سعدی از زندگانی و حتی از عالم معرفت هم نوعی فایده و حاصل می‌طلبد. سعدی بروشهای اجتماعی پای بندتر و دلدادہ تر از آن گویندہ دیگر است.

بهر حال همانطور که عرض کردم نگارنده نظر تمجید و تکذیب بیجا از روش کسی را ندارد، کار کار تحلیل است. اگر این دوبیت دو شاعر را باین ناچیز ارائه فرموده بودند همچنان عرض می‌کردم که گویندہ شعر اخیر در لباس بزرگمردی است عارف و گویندہ شعر دیگر در زی‌سخنوری بزرگ و عالم هنرمند.

بر مبنای اصل کهن آشنائی که گفته آمد، پیش خود خیال می‌کنم که وجود شعر لطیف و روان ظہیر فاریابی بسعدی مجال آفرینش سخن بلند داده است.

۱- هزار توبه شکسته است زلف پرشکنش	کجا بچشم درآید شکست حال منش
۲- دل شکسته، اگر زلف او بیا غالی	کم از هزار نیاسی بزیر هر شکنش
۳- دلم ز چاه زنجندان او چگونه رهد	چو دست می‌توان زد بعنبرین رسنش
۴- همیشه اشک چو باران ز دیده می‌بارم	مگر که تازه بماند رخ چو نسترنش
۵- در آب دیده من غرق شد چو نیلوفر	خیال قد چو شمشاد و روی چون سمنش

شعر واقعاً طبیعی و روان و زیباست بطوریکه دبیر ذوق من هر لحظه مصرع نهائی قصیده «مدح شاه جوان اردشیر بن حسنش» را در ضمیرم پنهانتر می‌نشانند تا موضوع مدح و ممدوح بچشم ناقد عقل در نیاید. بیت پنجم بالا نموداری از گنج‌خانه لطافت سخن دری است. عناصر طبیعی چنان شعر را بگوهر انباشته که به از آن نمیشود. اگر در کارگاه خیال و نمایشگاه چشم شاعر جستجو کنیم گلستانی می‌بینیم مانند باغهای زیبای جهان آراسته و دلپذیر سرو و صنوبر کنار جوی قد افراشته، برکه‌های آب و تالارهای نقاشی و قصرهای بلند که همه بجلوه جمال معشوق آرایش یافته‌اند. دختر زیبای اندیشه ظہیر با پیروی از صفت اول خاطر سعدی در این صحنه همطراز است. اینگونه اشعار ظہیر طراوت و لطافت مخصوص دارد که گوئی بعد بذهن سعدی انتقال یافته و بسیاری از این اصطلاحات عاشقانه او و خواجو و عماد فقیه و سلمان و سعدی رفته رفته در دیوان حافظ و دیگران جنبه عارفانه پیدا کردست.

سعدی در این هم‌وردی با ظہیر نوگرای کهن آشناست استاد حریف لطیف اندیشه

قصیده سرای را دست افشان و پای کوبان می بیند، بهای سخن بلند او را خوب درمی یابد، در همان پرده غزل میگوید و حاضر نیست که در قلمرو سخن دری از کسی باز پرس بماند.

در همه مکاتب هنری و علمی و صنعتی جهان این ضرورت هست که باید محیط آمادگی برای همچشمی و رقابت و مسابقه داشته باشد. بازار خریداران سخن شناس و همزبان باید چندان پر جوش باشد که هنرمند نابغه مجال جلوه گری و آفرینش در سطح همچنان بالاتر بیابد. در چنین محیطی هنر و علم و فرهنگ به بلندی و گسترش می گراید. در بازار هنر مثل سوق عکاظ هنرمندان باید همه باتساوی حقوق اولیه انسانی و آزادی رقابت و پاکیزگی داوری حق شرکت داشته باشند. آئین دادگستری هنری<sup>۲</sup> باید حکمفرما باشد. خلاصه مجال مقایسه و فضل و سبقت در عرصه هنر با آفرینش هنرمندان بسیار کمک میکند. نبودن همزبان و رقیب و یا فقدان داوری پاکیزه دور از آلودگیهای سیاسی و اجتماعی کشنده هنر و هنرمندان است. در چنین محیطی علم و هنر و فرهنگ به پستی و نیستی و کژی و گمراهی می گراید.

صحبت از شعر ظهیر کردیم، بی مناسبت نیست که قدری به پهنای برویم و نکته ای درباره شعر معروف او که سعدی را به طعنه گوئی بلند و ادانت در میان بگذاریم گاهی شاعر شعر را بزبان طبیعی خوش ادا میکند ولی رسالتش جنبه بسیار خصوصی دارد، یا گاهی از دید اخلاق اجتماعی ناپسند است. مثلاً آن شعر معروف ظهیر الدین فارابی در مدح قزل ارسلان که همه در مدرسه آموخته بودیم، از نظر شعر زیباست، هر چند آئین اخلاق و تقوی آنرا نمی پسندد.

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای  
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

در کشور شاعر معمول بوده است که بشکرانه و ادب پای امیر را می بوسیدند. این است که شاعر ما صحنه ای خوش می آفریند آسمانها را زیر پای اندیشه نردبان میکند تا آسمان نهم را به بلندی دو و جیبی رکاب قزل ارسلان برساند. تشبیه شاعر بی لطف نیست اما مدح و تملق او جانفرساست.

استاد ظهیر قریحه خدادادش را در گوشه خلوت، در کنار شمع شبی تا سحر بکار گماشته تا کارگاه مغز<sup>۳</sup> او چنین اندیشه ای آفریده. اما برای چه؟ برای اینکه خواجه حسن یا فلان وزیر سخن ناشناس این سخن را بگوش سخن نانیوش امیر برساند. حاصل این بودست که باردیگر ظهیر را در مجلس امیر راه بدهند. این نقش اجتماعی، سودجویی از ارزش هنری صحنه میکاهد. شاید هم ظهیر و دیگر هنرمندان برای امرار معاش و تنازع بقا در زمان خود باین دستاویزها نیازمند بوده اند. مرافقتی که در این باب میتوان کرد این است که زیباییهای اندیشه بلند شاعران را از مدیحه ها شان جدا کنیم، نه اینکه بکلی دیوان شاعر سخن دانی را بچرم تملق و مدح بدور بیندازیم.

بهرتقدیر چون مسئله ذوق درمیان است، نه عقل و منطق، نمیتوان تشبیه خوب و زیبای گفته ظهیر را نادیده گرفت. ولی بر مبنای آزادگی طلبگی که در ذهن بسیاری از ماست ناچار باید از استاد ظهیر معذرت بطلبیم که در قرن بیستم بمعیار جهانی سخن زیبای او بیرون از چهارچوب پذیرش ذوق ماست.

وقتی بدیوان استاد مسلم پند و حکمت و گفتارهای اجتماعی باز میگردیم، می بینیم هنوز مرکب دیوان ظهیر خشک نشده که چشم بینای سعدی چند روزی پس از وی همین بیت او را طرد میکند، اینجا استاد کهن آشنای شکننده و آفریننده میشود. شیخ اجل بالحنی قوی و آمرانه بانگ برمی دارد که ای مرد ترا چه نیاز جهنمی بر آن داشته که گوهر خداداد اندیشه‌ها را خرمهره وار زیر پای اسب این و آن بریزی و بفروشی؟ کجاست نیروی عزت نفس و خدای پرستی تو که از گرسنگی نهراسی و از بردگی بهراسی.

چه حاجت که نه کرسی آسمان      نهی زیر پای قزل ارسلان  
مگو پای عزت بر افلاک نه      بگو روی اخلاص بر خاک نه

دقت بفرمائید بیت دوم مانند دستور استاد حکیم بشاگرد تازه کار مثبت و قاطع است این ابیات سعدی را قوت کلام و عقاید دینی و وسعت دید او جهانگیر کرده است. گفتار از نظر زیباشناسی هنر و شعر فی نفسه شاید چندان آفتاب اندای نباشد - چون در آن مضمون تازه و بکری نقش بندی نشده. اما از نظر اخلاق و علم اجتماع شاعر دلیر است که مانند يك مرد انقلابی سنتی را که در جامعه معمول بوده و همه به آن سرفرود میاورده اند طرد میکند. ارزشهای دیگری را فراروی مردم جلوه گرمی سازد (در این مورد بخصوص ارزشهای دینی و اخلاقی). این است که ما مردم پارسی زبان هر وقت از محفل توانگران بخانه محقر خویش باز میگردیم و سرمان از صحبت جاه و مال و سیاست فارغ میشود نفس خودمان را مخاطب قرار میدهیم و پندهای بلند استاد را زیر لب زمزمه میکنیم این سخن سعدی از دید اجتماعی بسیار قوی و نظمی بلند است.

مانده دارد

---

۱- همانند این اصطلاح را در زبان انگلیسی بکار می‌برند، اشاره‌ای به اینکه در جای حقیر و ناچیز هم میتوان گوهر گرانبها یافت.

۲- Fair Play      ۳- Computer